

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(10)

دوشنبه 15 02 1436؛ 17 09 1393؛ 08 12 2014

I. کلمه 139، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه: و مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ وَ از کلامی است از آن او علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی.

قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: كَمِيلُ زِيَادٍ كَفَتْ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ: (امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و بیرون برد سوی جبانان (صحرا، گورستان)، پس چون به صحرا رسید، نفسی عمیق کشید، و سپس فرمود): يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ! (ای کمیل بن زیاد، این قلبها ظرفهایی باشند، که بهترینشان گیراترین آنهاست. پس، بگیر و نگهدار از من آنچه را میگویمت!) النَّاسُ ثَلَاثَةٌ، فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَّجٌ رِعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْبُجُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ. (مردم سه گونه باشند: عالمی ربانی، و دانش آموزی بر راه رهایی، و حشراتی خرد، پیرو هر بانگ بر آورندهای، که کج می شوند با هر بادی، روشنایی نیافته اند به نور علم، و پناه نبرده اند به ستونی استوار.)

يَا كُمَيْلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْفُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزُكُّو عَلَى الْإِنْفَاقِ وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ. (ای کمیل، علم به از مال است، علم پاسداری کند تو را ولی تو پاسداری کنی مال را، و خرج کردن مال را بکاهد ولی علم بالندگی گیرد با بخشش، و مال پرورده تباه گردد با تباهی مال.) يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُخْدُوثةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ. (ای کمیل بن زیاد، معرفت علم دینی است و بدان است جزا، با آن، انسان کسب می کند طاعت را در زندگی خود، و آوازه نیک را پس از وفاتش. و علم فرمان دهنده است ولی ما فرمان داده شده.) يَا كُمَيْلُ ابْنَ زِيَادٍ، هَلْكَ خِرَازِنُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ. (ای کمیل، پسر زیاد، هلاک شدند گرد آورندگان مالها در حالی که زنده بودند، ولی عالمان باقی هستند تا روزگار باقی است، عین هایشان از دست شده اند ولی مثل هایشان در قلبها موجود می باشند.) هَا إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً (آگاه باش، همانا که اینجا و با دست خود اشاره فرمود به سینه اش علمی انبوه انباشته است، ای کاش برایش حاملی را می یافتم.) بَلَى أَصَبْتُ لَقِنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا وَ مُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ بِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، (آری، برخورد داشته ام به تیز فهمی غیر امین بر آن که بکار برنده ابزار دین برای دنیاست، و پشتیبانی جوینده از نعمت های خدا علیه بندگان، و از حجت هایش علیه اولیاءش.) أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ يَنْقَرُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا دَا وَ لَا ذَاكَ (یا فروتنی پیرو حامل حق که بصیرتی در جوانب آن، شک می شکافت قلبش را با اولین روی آوردن شبهه ای. هان، نه این و نه آن.) أَوْ مِنْهُوَمَا بِاللَّذَّةِ سَلِسِ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ (یا گرسنه ای لذتی که زمامش رام شهوت است.) أَوْ مُعْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْخَارِ لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ. أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهَا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ. كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ. (یا تاوان زده ای که شیفته می گردآوری و پس انداز کردن است، این دو به هیچ وجه از پاسداران دین نمی باشند. نزدیکترین چیز در شباهت بدان دو ستوران چرنده هستند. این چنین بمیرد علم با مرگ حاملانش.) اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ وَ كَمْ دَا وَ أَيْنَ أَوْلِيكَ وَ اللَّهُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجْجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوها نَظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوها فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلْتُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُونَ وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَنْدَانٍ أَرْوَحَهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ آهَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ أَنْصَرِفَ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ! (آری، به خدا قسم، زمین خالی نباشد از قیام کنندهای برای خدا با حجتی، یا ظاهر و مشهور، و یا بیماناک و گمنام، تا مبادا که باطل شوند حجت های خدا و گواهان قاطع او. و چندند و کجايند آنان، به خدا قسم که [انان] اندک باشند در شمار ولی عظیم باشند در ارج نزد خدا. خدا با آنها حفظ فرماید حجت ها و گواهان قاطع خود را تا به ودیعت نهند آنها را به همانندهای خود، و بکارند آنها را در قلبهای

شبیهان‌شان. علم بر حقیقت بصیرت هجوم آورده است به آنها، هم آغوشی ورزیده‌اند با آسایش یقین، و نرم یافته‌اند آنچه را نازپرودگان خشن یافته‌اند، و انس گرفته‌اند بدانچه نادانان از آن وحشت داشته‌اند، و هم نشین دنیا شده‌اند با بدن‌هایی که روح‌های آنها آویخته است به برترین جایگاه، آنان خلیفه‌های خدا باشند، و دعوت کنندگان به دینش، آه، آه، چه مشتاقم دیدن‌شان! باز گرد ای کمیل، هرگاه که خواستی!

II شرح کلمه 139 (8)

1. اشارتی در باب علم: عبدالباقی صوفی در "منهاج الولاية في شرح نهج البلاغة (ج 1، ص 635 634) چنین آورده است: محقق قونوی می‌فرماید: "علم حقیقی است مجرد به طور کلی، و آن عین نور است، که چیزی درک نمی‌شود مگر با آن، و به خاطر شدت ظهورش، ممکن نیست تعریفش."

در فتوحات مکیه آمده است، "انسان عالم بالذات است، و هر علمی که برای او حاصل شود تذکر است، و آگاهی بدان ندارند مگر اهل الله، و انسان نمی‌داند مگر آنچه را استعدادش او را به دست دهد هنگامی که اندیشه کند در آن، یا هجوم آورد بر او قبول نکند فوق آن را، چه در او قوه قبول آن نیست" آنچه هر انسان را از علوم و هیبه است ذاتیه بی‌تعمل، حقیقت علم است متصف به وحدت و کلیت. اما معرفت علم عبارت از علم جزئی مکتسب تفصیلی است که به تعلم حاصل می‌شود. ... عطار:

ذات جان را معنی بسیار هست
آن معان کآن تو را در جان بود
دولت دین گر میسر گرددت
نقد جان با تن برابر گرددت
لیک تا نقد تو گردد کار هست
تا نیبوندد به تن پنهان بود

2. اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ: آری، به خدا قسم، زمین خالی نباشد از قیام کننده‌ای برای خدا با حجتی. بسیاری از شارحان "بِحُجَّةٍ" را معقول مستقیم "قَائِمٍ لِلَّهِ" دانسته‌اند، به این معنی که قیام کننده‌ی برای خدا حجتی را برپا می‌دارد، لیکن به نظر می‌رسد معنای جمله بهتر باشد اگر "باء" در "بِحُجَّةٍ" را برای سببیت بدانیم، بدین معنی که قیام کننده‌ی برای خدا برپادارنده همه امور فراوانی بلکه همه جهان امکان باشد برای خدا، و او این کار را به توسط حجتی انجام می‌دهد. خود کلمه "حجّت"، که به معنای وسیله شکستن مقاومت دشمن و غلبه بر اوست، این برداشت را تقویت می‌کند، زیرا چنانچه کسی درخصوص موضوع، یا ادعا، و یا حقی با مقاومت و مخالفت و تخاصم روبرو شود از جانب دیگران، می‌کوشد تا با حجتی خصم را قانع و همراه سازد، و چنانچه همراه نشد و مقاومت کرد و سر باز زد از پذیرش دعوی او، مقاومت او را در هم شکند. پس، گاه باشد که قیام برای برپا داشتن امری برای خدا با مخالفت و مقاومت روبرو می‌شود، در آن هنگام، از حجتی علیه مخالف برای برپا داشتن آن امر استفاده خواهد کرد.

این معنا هماهنگ‌تر است با بسیاری از اصول و نقل‌ها. برای نمونه، امام علی علیه السلام خود در خطبه‌ای درباره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید، "أُرْسَلُهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ ... (خ 160، فیض الاسلام) (فرستاد او را با حجتی کافی...) و در اصول کافی چنین روایت شده است: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعَصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرٍو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِيَّيْ وَ أَنتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَعْني أوتادها وَ جبالها بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها فإذا ذهب الإثنا عشر من وُلدي ساحت الأرض بأهلها وَ لم يُنظروا. (الكافي ط . الإسلامية، ج1، ص 534)
(رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی {یعنی یازده فرزندم با تو که 12 تن می‌شوید} بند و قفل زمین هستیم یعنی میخها و کوههای زمین، به سبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند [بسوی آنها ننگرند].)

ابن ابی الحدید، شارح معروف و معتزلی نهج البلاغه، در شرح این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام چنین گفته است: سپس، او علیه السلام فرمود، "این چنین بمیرد علم با مرگ حاملانش"، یعنی، "چون من بمیرم، علمی که در سینه من است بمیرد زیرا برای آن نمی‌یابم کسی را که به او بسپرم آن، و او را وارث قرار دهم برای آن." سپس، استدرک نمود و فرمود: آری قسم به خدا که زمین خالی نباشد از کسی که قیام باشد به حجت خدای تعالی تا خالی نباشد زمان از کسی که مهیمن (شاهد و ناظر) باشد برای خدای تعالی بر عبادش، و مسیطر (مصیطر، مسلط) بر آنها، و نزدیک باشد که این تصریحی بوده باشد به مذهب امامیه، جز این که اصحاب ما حمل می‌کنند آن را بر این که مراد از آن "ابدال" هستند، که

اخبار نبوی درباره آنها وارد شده است که آنها سیاحت کنندگان در زمین می‌باشند، و آنها نمی‌میرند تا به ودیعت سپارند سر را، که همان عرفان باشد، به کسانی دیگر که قائم مقام آنها باشند در آن.

حمل این "قیام کنندگان برای خدا با حجت" بر ابدال صحیح نمی‌باشد. اولاً، به قرینه شاهد درونی در خود کلام امام علی علیه السلام، که در پایان با تعبیر شناخته شده قرآنی "خليفة الله في الارض" به شکل جمع از آنها چنین یاد فرمود، "أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ" (آنان خلیفه الله می‌باشند در زمین او).

ثانیاً، به قرینه شواهد بیرونی عقلی و نقلی بسیاری که وجود خلیفه‌ای انسانی برای خدا را در روی زمین اثبات می‌کنند. در اینجا از پرداختن به دلایل نقلی خود داری می‌کنیم، و فقط به نقل و بیان چند نمونه از شواهد نقلی بسیاری که در این ارتباط وجود دارد بسنده می‌کنیم. یک نمونه احادیثی هستند نظیر آنچه در بالا از اصول کافی نقل شد، و احادیث معروف به "تقلین"، که در جلسه گذشته بدانها اشاره شد و چند مورد نقل شد، و جوامع روایی شیعی و سنی بسیار زیاد روایت شده‌اند، و ما در اینجا فقط چند مورد را از متون اهل سنت نقل می‌کنیم. توجه شود که این احادیث در مورد "خلیفه" و امام می‌باشند! احادیث مربوط به حضرت مهدی (ع) این شاء الله در مباحث بعد ذکر خواهند شد.

مسند احمد: ... قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً فَكَبَّرَ النَّاسُ وَضَجُوا وَقَالَ كَلِمَةً خَفِيَةً قُلْتُ لِأَبِي يَا أَبَتَ مَا قَالَ قَالَ قَالَ كَلُمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم که می‌فرمود: پیوسته این امر عزیز باشد تا دوازده خلیفه. پس، مردم تکبیر گفتند و فریاد بر آوردند، کلمه‌ای آهسته فرمود. به پدرم گفتم: پدر جان، چه فرمود؟ گفت: فرمود همگی از قریش باشند.)

مسند احمد: ... قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَنْ يَزَالَ ظَاهِرًا عَلَيَّ مَنْ نَاوَأَهُ لَا يَضُرُّهُ مَخَالِفٌ وَلَا مُفَارِقٌ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْ أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً قَالَ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمَهُ فَقُلْتُ لِأَبِي مَا قَالَ قَالَ كَلُمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ

(رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در حجّة الوداع شنیدم که می‌فرمود: این دین پیوسته پیروز باشد برای کسی که دشمنی ورزد با آن، زیان نرساند آن را مخالف و مفارقی، تا بگذرد بر اتمّ دوازده خلیفه. سپس، چیزی گفت که نفهمیدم آن را. پس، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود همگی از قریش هستند.)

سنن ابن ماجه: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَا حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى الْإِمَامَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى الْإِمَامَ فَقَدْ عَصَانِي (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که مرا اطاعت نماید، خدا را اطاعت نموده باشد، و هر که مرا نافرمانی نماید، خدا را نافرمانی نموده باشد، و هر که امام را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده باشد، و هر که امام را نافرمانی نماید، مرا نافرمانی نموده باشد.)

بخاری و خلفاء دوازده گانه بعد از پیامبر: امروز صحیح بخاری نزد اهل سنت بعد از قرآن کریم معتبر ترین کتاب می باشد. گرچه چنین غلوی در مورد این کتاب بی شک قابل توجیه نیست، ما این حدیث را که در آن بجای خلیفه از لفظ امیر استفاده می شود نقل می کنیم تا روشن شود مسئله دوازده خلیفه مورد اتفاق است:

صحیح بخاری: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا عُندَرٌ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ كَلُمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ (شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که می‌فرمود: دوازده نفر امیر خواهند بود، کلمه دیگری فرمود که من نشنیدم، پدرم گفت: پیامبر فرمود: همه آنان از قریش خواهند بود)

از این احادیث دو نحو می توان استفاده کرد: یکی آن که، بودن یا نبودن خلفاء دوازدهگانه نقشی در بر پایی دین خدا ندارد بلکه تا آنها خلافت نکرده باشند دین خدا از بین نمی‌رود، و قیامت بر پا نمی‌شود. دیگر آنکه علت قوام و استمرار دین خدا این امامان دوازده گانه می باشند برای همین با از میان رفتن آنها قیامت بر پا می‌شود و دین خدا نیز از میان می‌رود. این معنای دوم هم با ظاهر احادیث سازگارتر است، و هم با استدلال‌های عرفانی، و هم با آن احادیثی که می‌گویند بعدی مهدی هرج و مرج است و خیری در زندگی بعد از او نیست هماهنگ می‌باشند. در احادیث ائمه شیعه علیهم السلام نیز آمده است که اگر زمین از حجت یا امام خالی باشد، اهل خود را فرو می‌برد. لولا الحجة لساخت الارض باهلها. بنا براین، می

توان گفت که خلفاء یکی بعد از دیگری خلافت می کنند. هم چنین توجه شود که ظاهر تعبیری نظیر اینکه " این امر باقی است تا دوازده خلیفه سپری شوند،" در صدد بیان علت بقاء دین است. در اصول کافی (ط . الإسلامية، ج 1، ص 189 188) در ضمن حدیثی مفصل چنین آمده است، "أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ دَارِنْدَه‌ای]]

در اصول کافی (ط . الإسلامية، ج 1، ص 189 188) در ضمن حدیثی مفصل چنین آمده است، "أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ" (همان قرآن حجت نیست مگر با قیَم [بر پا دارنده‌ای])

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ فَقُلْتُ لِلنَّاسِ أَلَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ قَالُوا بَلَى قُلْتُ فَحِينَ مَضَى ص مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ قَالُوا الْقُرْآنُ فَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَ الْقَدْرِيَّ وَ الرَّنْدِيْقِيَّ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرَّجَالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قِيَمُ الْقُرْآنِ قَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عَمْرٌ يَعْلَمُ وَ حُدَيْفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كُلُّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يُقَالُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أُدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أُدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أُدْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا ع كَانَ قِيَمَ الْقُرْآنِ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقُلْتُ إِنَّ عَلِيًّا ع لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ عَلِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ وَ أَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ قُلْتُ وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحُسَيْنِ ع أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَبَا جَعْفَرٍ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ قُلْتُ أَعْطِنِي رَأْسَكَ حَتَّى أَقْبِلَهُ فَضَحِكَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ وَ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ طَاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ فَقَالَ كُفَّ رَحِمَكَ اللَّهُ قُلْتُ أَعْطِنِي رَأْسَكَ أَقْبِلَهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ فَضَحِكَ وَ قَالَ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ فَلَا أُنْكِرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا.

(منصور بن حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همانا خدا بزرگوارتر و گرام‌پتر است از این که به وسیله مخلوقش شناخته شود بلکه مخلوق به وسیله خدا شناخته شوند. فرمود: درست گفتمی! عرض کردم: هر که بداند پروردگاری دارد سزاوار است که بداند برای او خرسندی و خشمی است و خرسندی و خشم او جز به وسیله وحی یا پیغمبر فهمیده نشود، و کسی که وحی بر خودش نازل نشود باید که در طلب پیغمبران باشد و چون ایشان را ملاقات کرد، بداند که ایشانند حجت خدا و اطاعتشان لازم است. من به مردم (اهل سنت) گفتم مگر نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجت

خدا بود بر خلقش؟ گفتند چرا، گفتیم چون او درگذشت حجت خدا کیست؟ گفتند: قرآن. من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و قدری و حتی زندقی که به آن ایمان ندارد بآن استشهاد می‌کنند تا بر مردان طرف مقابل خود غلبه کنند، پس فهمیدم که قرآن بدون قیّم [و سرپرستی که معنی واقعی آن را بیان کند] حجت نباشد، و آن قیّم هر چه نسبت به قرآن بگوید حق است. به آنها گفتم: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن می‌دانست، عمر می‌دانست، حذیفة می‌دانست، گفتم، همه قرآن را؟ گفتند نه، کسی را ندیدم که بگوید شخصی جز علی علیه السلام همه قرآن را می‌دانست و زمانی که مطلبی میان مردمی باشد که این گوید: نمی‌دانم، و این گوید: نمی‌دانم: و این (علی بن ابی طالب) گوید من می‌دانم [حق با کسی است که می‌داند] پس من گواهی دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن است، و اطاعتش واجب است، و بعد از پیغمبر حجت خداست بر مردم و آنچه او در باره قرآن گوید حق است. حضرت فرمود: خدا ترا رحمت کند! عرض کردم: علی علیه السلام از دنیا نرفت جز آن که پس از خود حجتی گذاشت، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشت، و حجت بعد از علی، حسن بن علی است، و نسبت به امام حسن علیه السلام گواهی دهم که از دنیا نرفت تا آنکه برای پس از خود حجتی گذاشت چنان که پدر و جدش گذاردند، و حجت بعد از حسن، حسین است و اطاعتش واجب است.

فرمود: خدایت رحمت کند! من سرش را بوسیدم و عرض کردم: و گواهی دهم که امام حسین هم که از دنیا نرفت تا این که علی بن حسین را پس از خود به عنوان حجت گذاشت و او اطاعتش واجبست. فرمود: خدایت رحمت کند! و سرش را بوسیدم و گفتم: گواهی دهم که علی بن حسین از دنیا نرفت تا پس از خود حجتی گذاشت که او محمد بن علی ابو جعفر است و اطاعت او واجب بود. فرمود: خدایت رحمت کند! عرض کردم: سرت را پیش آور تا بیوسم، حضرت خندید. عرض کردم: اصلحك الله! میدانم که پدرت از دنیا نرفت تا این که برای پس از خود حجتی گذاشت، چنان که پدر او گذاشت، و خدا را گواه می‌گیرم که تویی آن حجت و اطاعت تو لازم است. فرمود: بس است خدایت رحمت کند. عرض کردم سر ترا پیش آور تا بیوسم، پس سرش بوسیدم، حضرت تبسم نمود و سپس فرمود: هر چه خواهی از من بپرس که بعد از این ترا هرگز ناشناس ندانم! (أصول الكافي، ترجمه مصطفوی، ج 1، ص: 269 267)

3. حجت قائم برای خدا چیست؟ آن حضرت فرمود، "اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ" (آری، به خدا قسم، زمین خالی نباشد از قیام کننده‌ای برای خدا با حجتی). "حجت" در لغت برهان و گواه یا چیزی است که با آن بر دشمن غلبه توان کرد. پس، قیام را حجتی است علیه خصم و دشمنش، و هر که به نوعی در برابر او مقاومت ورزد. حجت باید متناسب بوده باشد با نوع مقاومت و دشمنی. بنابراین، تعیین و انحصار حجت به مورد یا مواردی خاص ممکن نیست ولی مصادیق و نمونه‌هایی را برای آن می‌توان برشمرد. برای مثال، برهان عقلی، خطابه و امور اقناعی، صدق گفتار، تطابق با قرآن، معجزه، و نظایر آن را می‌توان حجتی دانست که با آن قائم برای خدا را می‌توان شناخت.